

جایگاه دعا در تصویرهای گوناگون از خدا

ایرج شهبازی*

چکیده

انسان‌ها تصویرهای گوناگونی از خدا دارند و بر اساس آن تصویر، الگویی از رابطه را بین خود و خدا را پدید می‌آورند. در این مقاله، نه تصویر از خدا را در فرهنگ اسلامی معرفی می‌کنیم و بعد بر اساس سه معیار سنخیت، شخصیت و نوع رابطه به بررسی جایگاه دعا در این تصویرها می‌پردازیم. این نه تصویر عبارت‌اند از تصویر فیلسوفان، تصویر اشاعره، تصویر معتزله (شامل دو تصویر)، تصویر فقیهان، تصویر زاهدان، تصویر عارفان خائف، تصویر عارفان وحدت وجودی و تصویر عارفان عاشق. به نظر می‌رسد تنها در تصویر عارفان عاشق از خداست که انسان می‌تواند رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه با خدا داشته باشد؛ زیرا که در این تصویر، انسان موجودی است دارای قابلیت هم‌جنس شدن با خدا و خدا هم، با وجود منزه بودن، موجودی متشخص است؛ لذا الگوی رابطه انسان و خدا از نوع من - تو است و تنها در چنین رابطه‌ای است که دعا جایگاه واقعی خود را بازمی‌یابد. در سایر تصویرها یا خدا دارای شخصیت نیست، یا انسان تا حد یک شیء بی‌ارزش تنزل می‌یابد و یا اینکه بین انسان و خدا هیچ سنخیتی وجود ندارد.

کلیدواژه‌ها: خدا، دعا، عرفان اسلامی، الگوهای رابطه، فلسفه، کلام، زهد، فقه، شخصیت، سنخیت.

۱. مقدمه

درباره دعا از جنبه‌های مختلف می‌توان بحث کرد و در این باره هم فراوان گفته و نوشته‌اند و البته همچنان در این زمینه قله‌های فتح نشده و افق‌های ناگشوده فراوانی وجود دارد. برخی از محققان در مورد مبانی فلسفی دعا بحث کرده‌اند و کوشیده‌اند به این پرسش که

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، iraj.shahbazi@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۲۵

حقیقت دعا چیست؟ پاسخ دهند و گروهی دیگر از دیدگاهی عمل گرایانه به بررسی دعا پرداخته اند و با طرح پرسش هایی مانند «آثار و نقش های دعا در زندگی فردی و اجتماعی آدمیان چیست؟» مسأله دعا را وارد ساحتی دیگر کرده اند. درباره آداب دعا، شرایط دعا، ویژگی های شخص دعا کننده، علل مستجاب نشدن دعا، دلایل استجاب دعا، انواع دعا، آثار دعا و مسائلی از این دست نیز پژوهش های فراوانی انجام شده است. روان شناسان، کارشناسان مدیریت و برنامه ریزی، دین شناسان، مردم شناسان، پزشکان، روانپزشکان و سایر متخصصان نیز هرکدام از منظر خاص خود به دعا توجه کرده اند.

در این مقاله ما به هیچ یک از این مباحث نمی پردازیم و همه توجه خود را به این موضوع معطوف می کنیم که چه تصویرهایی از خدا در جامعه ما وجود دارد، هر کدام از این تصویرها چه الگوهایی از رابطه انسان و خدا را پدید می آورند و در درون هرکدام از این الگوها دعا چه جایگاهی دارد؟

پیش از ورود به بحث لازم است که به دو نکته مهم اشاره کنیم؛ یکی اینکه لوازم یک رابطه کدامند و دیگر اینکه چه عواملی باعث پدید آمدن تصویرهای گوناگون از خدا می شوند.

۲. لوازم یک رابطه سالم و صمیمانه

رابطه صمیمانه بین دو نفر تنها در صورتی ممکن است که هر دو همدیگر را به «شخص» بودن بشناسند و نوعی سنخیت بین آنها وجود داشته باشد؛ بنابراین لازم است که به معنای سه اصطلاح مهم این بحث اشاره کنیم:

۱.۲ شخصیت

متکلمان مسلمان برای خداوند از مفهوم «شخصیت» استفاده نکرده اند، ولی این اصطلاح در دنیای مسیحیت از سابقه ای طولانی برخوردار است. اصطلاح شخصیت در زبان فارسی و عربی معانی مشخصی دارد و هیچکدام از آنها را در برابر اصطلاح انگلیسی آن نمی توان به کار برد؛ از این رو استفاده از این واژه برای خدا در فرهنگ اسلامی می تواند تا حد زیادی گنج کننده باشد، ولی البته باید گفت که اگرچه این اصطلاح در فرهنگ ما وجود ندارد، با

اینحال هم در قرآن و هم در سنت متکلمان مسلمان می توان مفهوم آن را اجمالاً ردیابی کرد.

بر اساس معیار «شخصیت» می توان گفت که به طور کلی دو تصوّر اصلی از خدا وجود دارد: (۱) خدای نامتشخص: در این تصوّر «خدا یکی از موجودات جهان هستی نیست، بلکه همه آنهاست به صورتی که غیر ندارد؛ بدین معناکه هیچ موجودی نیست که در عین اینکه موجود خاصی است، خدا نباشد» (مقدمه استاد مصطفی ملکیان بر بانگ آب، از دکتر سودابه کریمی، ص ۱۴)، (۲) خدای متشخص: در این تصوّر «خدا، خود، یکی از موجودات جهان هستی است، به صورتی که غیر دارد؛ بدین صورت که موجوداتی هستند که خدا نیستند و خدا نیز هیچ یک از آنها نیست (همان). این تصوّر دوم خود به نوع دیگر تقسیم می شود: ۲- (۱) خدای متشخص انسان وار: در این تصور خدا دارای ویژگی های خاص انسانی است؛ یعنی خصوصیتی دارد که در میان همه موجودات دنیا فقط انسان از آنها برخوردار است، مثل فاعل اخلاقی بودن، عقلانیت، خودآگاهی، توانایی ارتباط برقرار کردن و مانند آنها و ۲- (۲) خدای متشخص ناانسان وار: در این تصور خدا هیچ یک از ویژگی های انسانی را ندارد. از بسیاری از شعرهای مولانا به روشنی می توان دریافت که به نظر او خدا همه هستی را پر کرده است و هیچ موجودی جز خدا وجود ندارد؛ به این ترتیب فقط خدا وجود دارد و خدا هیچ غیری ندارد و هر موجودی که ما می بینیم، در عین اینکه موجودی خاص است، خدا نیز هست. پیر فرزانه نیشابور در منطق الطیر با تمثیلی بسیار زیبا و گویا، این نکته را بازنموده است که اگر از یک قطعه موم چیزهای بسیار زیادی درست کنیم، روشن است که هریک از آن چیزها در عین اینکه یک چیز خاص است، موم نیز هست و چنانچه همه آن چیزها را بمالیم و شکل های آنها را از بین ببریم، باز فقط یک قطعه موم باقی می ماند:

گفت آن دیوانه را مردی عزیز: «چیست عالم؟ شرح ده، این مایه چیز»

گفت: «هست این عالم پُر نام و ننگ هم چو نخلی بسته از صد گونه رنگ

گر، به دست، این نخل می مالد یکی آن همه یک موم گردد بی شکی

چون همه موم است و چیزی نیز نیست رو که چندان رنگ جز یک چیز نیست

چون یکی باشد همه نبود دوی نه منی برخیزد این جا، نه توی».

(منطق الطیر، ص ۴۰۳)

معنای این تمثیل روشن است؛ در این جهان فقط یک موجود وجود دارد و آن خداست و بقیه موجودات، با همه تمایزها و تفاوت‌هایشان، خدا نیز هستند؛ یعنی یک درخت در عین اینکه درخت است، خدا نیز هست و یک انسان مانند علی در عین اینکه علی است، خدا نیز هست. برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم «شخصیت» در مورد خدا، رک. تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، از رینولد نیکلسون، ترجمه محمد رضا شفيعی کدکتي، به ویژه صفحات ۳۹-۲۳.

۲.۲ الگوهای رابطه

سه نوع رابطه در مناسبت‌های میان انسان‌ها وجود دارد: (۱) رابطه آن - آن: در این رابطه دو انسان همدیگر را به صورت دو شیء در نظر می‌گیرند و بدون هیچ‌گونه همدلی با هم رابطه برقرار می‌کنند. آنها صرفاً به چشم ابزار به هم نگاه می‌کنند، بی‌آنکه کمترین توجهی به حرمت ذاتی انسانی هم داشته باشند، (۲) رابطه من - آن: در این رابطه یکی از دو طرف رابطه به طرف دیگر به چشم یک شیء نگاه می‌کند و با او به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی هیچ‌گونه عاطفه انسانی و حق انتخابی ندارد. در واقع در چنین رابطه‌ای شخص برای شأن انسانی و حرمت ذاتی طرف خود اعتبار و احترامی قائل نیست و از او به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌گیرد و (۳) رابطه من - تو: این رابطه بین دو موجود متشخص برقرار می‌شود که هر دو طرف رابطه همدیگر را به عنوان دو موجود عاقل، دارای حق انتخاب و دارای عاطفه و احساس در نظر می‌گیرند و به شخصیت انسانی هم احترام می‌گذارند (برای آگاهی بیشتر در این باره، رک. من و تو از مارتین بوبر و ایمان و آزادی، از محمد مجتهد شبستری، صص ۴۲-۳۲).

۳.۲ سنخیت

برای اینکه دو موجود بتوانند با هم رابطه داشته باشند، لازم است که بین آنها نوعی سنخیت وجود داشته باشد، وگرنه بین دو موجود که هیچ‌گونه جنسیت و سنخیتی با هم ندارند، رابطه‌ای شکل پیدا نمی‌کند. البته سنخیت تنها یک نوع نیست. مولانا در ابیات زیر چهار گونه جنسیت را از هم بازشناخته است:

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین ذوق جزو از کُلّ خود باشد، ببین!

چون بدو پیوست، جنس او شود	یا مگر آن قابلِ جنسی بُود
گشت جنس ما و اندر ما فرود	همچو آب و نان که جنس ما نبود
ز اعتبارِ آخر آن را جنس دان!	نقش جنسیت ندارد آب و نان
آن مگر مانند باشد جنس را	ور ز غیر جنس باشد ذوق ما
عاریت باقی نماند عاقبت	آنکه مانند است، باشد عاریت
چونکه جنس خود نیابد، شد نفیر	مرغ را گر ذوق آید از صفیر
چون رسد در وی، گریزد، جوید آب	تشنه را گر ذوق آید از سراب

(مثنوی، دفتر اول، از بیت ۸۸۹ تا ۸۹۶)

استاد بدیع الزمان فروزانفر، بر اساس ابیات بالا، چهار نوع جنسیت را از نظر مولانا، اینگونه معرفی کرده است: مولانا «مناط و سبب جذب را بر چهار گونه قسمت می‌کند: یکی جذب جنس به جنس خود مانند انسانی به انسان دیگر و کبوتری فی المثل با کبوتر دیگر. دوم: جذب جزو به کل خود مانند اجزاء ارضی به سوی کرهٔ خاکی و نفوس جزئی به نفس کلی. سوم: جنسیت بالقوه و آن چه قابل جنسیت است مانند نان و آب و انواع آشامیدنی و خوردنی که بالفعل جنس انسان نیست ولی پس از هضم جزو بدن می‌شود و صورت جسم انسانی به خود می‌گیرد. چهارم: پندار و نمایش جنسیت که منشأ جذب دروغین و ناپایدار است (شرح مثنوی شریف، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۳۱).

در دنیای انسانی انواع گوناگون جنسیت را می‌توان دید: جنسیت بر پایهٔ سن (جذب کودکان به کودکان، جوانان به جوانان و پیران به پیران)، جنسیت بر پایهٔ درد مشترک (بیماری)، جنسیت بر پایهٔ نیاز مشترک، جنسیت بر پایهٔ مذهب، سیاست، ملیت و نظایر آنها. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین معیار جنسیت از نظر مولانا «اشتراک در نگاه» است که خود از همانندی‌های روحی و فکری سرچشمه می‌گیرد و باعث می‌شود دو نفر از چشم‌اندازی یگانه، یا همانند به جهان نگاه کنند:

چيست جنسیت؟ یکی نوع نظر	که بدان یابند ره در همدگر
آن نظر که کرد حق در وی نهان	چون نهد در تو، تو گردی جنس
هر طرف چه می‌کشند تن را؟ نظر	بیخبر را که کشاند؟ باخبر

(همان، دفتر ششم، از بیت ۲۹۹۲ تا ۲۹۹۴)

بر اساس این مباحث می‌توان گفت که دو موجود که هیچ نسبتی با هم ندارند و بین آنها نوعی سنخیت وجود ندارد، نمی‌توانند با هم رابطه‌ای داشته باشند. در مورد انسان و خدا نیز این بحث مطرح است که آیا انسان موجودی از سنخ خداست، یا آن دو هیچ سنخیتی با هم ندارند. بر اساس آیات قرآن می‌توان دریافت که در انسان چیزی از روح خدا وجود دارد؛ بنابراین انسان موجودی از جنس خداست. به نظر امام محمد غزالی آن گروه از متکلمان که به بهانه همجنس نبودن خدا و انسان، عشق انسان به خدا را انکار کرده‌اند، در واقع از حقیقت دین بی‌خبرند (رک. کیمیای سعادت، ۲/ ۵۶۹ و ۵۸۱ و نیز. رک. دیدار با سیمرخ، صص ۲۸-۱۷).

۳. علل پدید آمدن تصویرهای گوناگون از خدا

به نظر می‌رسد که دست کم سه عامل اصلی در پدید آمدن تصویرهای گوناگون از خدا دخیل بوده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

۱.۳ تفاوت‌های فردی انسان‌ها

از آنجاکه هر انسانی یک موجود ویژه و یگانه است و از چشم‌اندازی خاص به جهان نگاه می‌کند، هیچگاه دو انسان بر سر یک موضوع واحد، از همه جهات به توافق کامل نمی‌رسند. این موضوع حتی در مورد اشیاء کاملاً مادی هم صدق می‌کند. امکان ندارد که دو شخص، با وجود همه شباهت‌هایی که با هم دارند، به یک شیء محسوس عینی نگاه کنند و هر دو یک تلقی کاملاً یکسان از آن داشته باشند. خدا نیز اینگونه است و بسیار بعید است که دو انسان متفاوت تصویری کاملاً یکسان از او داشته باشند؛ از این رو با بررسی تصورات افراد در مورد خدا می‌توان کلیدهای مطمئنی برای ورود به دنیای ذهن و روان آنها پیدا کرد؛ به عنوان نمونه تصویری را که سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه از خدا نشان می‌دهد، در نظر می‌گیریم؛ خدای سنایی موجودی ترشرو، انعطاف‌ناپذیر و خودکامه است که انسان هرگاه با او کشتی بگیرد، لاجرم بر زمین می‌خورد. در حدیقه هیچ خبری از آن خدای مهربان و دوست داشتنی که می‌توان با او عشق بازی کرد و گاه سر به سر او گذاشت، وجود ندارد. به نظر می‌رسد که دلیل این نگرش متفاوت به خدا، در روان‌شناسی ویژه سنایی نهفته است؛ مروری اجمالی بر حدیقه نشان می‌دهد که سنایی انسانی اندیشمند و

غمگین است و در واقع هاله ای از اندوه و تلخی بر سراسر حدیقه سایه افکنده است؛ از این رو در تمام حدیقه، حتی در هزل‌ها و طنزهای آن نوعی تلخی جان‌آزار و اندوه‌روان سوز احساس می‌شود و خواننده پس از مطالعه صفحاتی از این کتاب به آسانی درمی‌یابد که نویسنده آن موجودی عبوس و سختگیر است که عینک سیاهی بر چهره زده است، رازی ناگفتنی در عمق جان خود دارد و بهره‌ای از شادی‌ها و نشاط‌های زندگی برنگرفته است. طبیعی است که نور خدا پس از عبور از منشور چنان ذهن و زبانی، چنین شود که می‌بینیم. درواقع خدای حدیقه تا حد زیادی ویژگی‌های شخصیتی خود سنایی را گرفته است و همانگونه که گرفتگی خاطر سنایی مانند روحی فراگیر در سراسر حدیقه انتشار یافته و آن را، با وجود همه زیبایی‌های زبانی و ادبی اش، تا حد زیادی کسالت بار و ملال آور کرده است، خدایی هم که در چنین آینه‌ای بازتابیده است، باوجود آنکه نوآور (مبدع و بدیع) و باشکوه و داناست و صفاتی بسیار زیبا و خاطر فریب دارد، همچنان دسترس ناپذیر، گریزان و پرهیبت باقی می‌ماند و مطلقاً نمی‌توان به او نزدیک شد؛ از این رو خواننده حدیقه پس از خواندن آن، کمترین احساس شور و شیفستگی نسبت به خدا در خود نمی‌یابد. آری انسان‌ها نوعاً ویژگی‌های شخصیتی خود را بر مفهومی به نام خدا فرا می‌افکنند و بدینگونه است که خدای هرکسی رنگ و بوی شخصیت او را دارد و خدای هرکسی متناسب با قامت اوست. داستان مرید ابوتراب نخشی و بایزید بسطامی به خوبی این نکته را نشان می‌دهد. این مرید که فردی بسیار مشتاق و صاحب وجد است، روزی صد بار خدا را می‌بیند و همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهد، اما با دیدن بایزید یکباره از دنیا می‌رود؛ گویا او پیشتر خدا را در اندازه قامت خود می‌دید، اما آنگاه که خدا را در آینه وجود عظیم بایزید دید، قالب تهی کرد. شرح این ماجرا را از قلم دلکش عطار بخوانید:

نقل است که ابوتراب را مریدی بود، عظیم گرم‌رو و صاحب وجد بود. ابوتراب پیوسته گفتی که چنین که تویی، تو را بایزید می‌باید دید. روزی مرید گفت: "کسی که هر روز صدبار خدای بایزید را بیند، بایزید را چه کند؟" ابوتراب گفت: "چون تو خدای را بینی، به قدر خود بینی و چون پیش بایزید بینی، به قدر بایزید بینی. در دیده تفاوت است...؟" این سخن بر دل مرید آمد و گفت: "برخیز تا برویم." هر دو بیامدند به بسطام. شیخ در خانه نبود. به آب رفته بود. ایشان برفتند. شیخ را دیدند که می‌آمد، سبویی آب در دست و پوستینی کهنه در بر. چون چشم بایزید بر مرید ابوتراب افتاد و چشم مرید ابوتراب بر شیخ، در حال بلرزید و بیفتاد و جان بداد. ابوتراب گفت: "شیخا!

یک نظر و مرگ؟“ شیخ گفت: ”ای ابوتراب! در نهاد این جوان کاری بود که هنوز وقت کشف آن نبود. در مشاهده بایزید آن معنی یکبارگی کشف شد. طاقت نداشت، فرورفت...“ (تذکره الاولیاء، ص ۱۶۹).

۲.۳ متون مقدس

تصویرهای مختلف از خدا را در یک متن خاص، مانند قرآن کریم، هم می توان دید. در قرآن کریم تصویرهای مختلفی از خدا را می توان از هم بازشناخت: (۱) خدای مهربان: خدایی که مهربان، بخشاینده، پرودگار، کریم، آمرزنده، بخشنده، توبه پذیر، روزی دهنده و پوشنده بدی هاست، (۲) خدای عادل و حسابگر: خدایی که قهار، منتقم، جبار، مهیمن، دارای عذاب شدید و حسابگر است و در هنگام اجرای عدالت بیش از اندازه جدی و سختگیر می شود، (۳) خدای منزّه: خدایی که شبیه هیچ چیزی نیست، بی نظیر و دور از دسترس فهم و وهم بشر و دارای فاصله ای عظیم با انسان است و به هیچ رو نمی توان با رابطه ای دوستانه داشت، (۴) خدای انسان وار: خدایی که شنوا و بینا و سخنگو است، دست دارد، بر عرش استقرار یافته است، به انسان نزدیک است و می توان با او رابطه ای صمیمانه داشت، (۵) خدای قانونگذار: خدایی که کارش وضع قوانینی برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان هاست، (۶) خدای مالک: خدایی که ارباب و مالک انسان است و انسان بنده اوست، (۷) خدای دوستدار: خدایی که انسان را دوست دارد و انسان نیز می تواند او را دوست داشته باشد. گذشته از این تصویرها می توان تصویرهای دیگری هم از خدا در قرآن کریم به دست داد و بر طبق هرکدام از این تصویرها مدلی برای رابطه انسان و خدا تنظیم کرد.

به نظر می رسد که نگاه درست به خدا آن است که جامع همه تصویرهای بالا باشد و هیچ یک را به عنوان تنها تصویر درست و ممکن از خدا در نظر نگیرد. بی دلیل نیست که خدا در قرآن کریم هم بی نهایت جدی، حسابگر، پرهیبت و محترم است و هم بی نهایت مهربان، دوست داشتنی و زیبا؛ چراکه انتخاب هر یک از این دو تصویر می تواند آسیب های بزرگی به حیات مادی و معنوی انسان وارد سازد. اگر خدا فقط دارای مهربانی و محبت بود، بدون تردید بسیاری از آدمیان، با تکیه بر فضل و لطف بی پایان او، شانه از زیر بار هرگونه مسؤولیتی خالی می کردند و به جای اینکه مهربانی او را برای خود تعهدآور بدانند، تبلی و تن آسانی و خوشباشی پیشه می کردند و دل به مهربانی و بخشش او خوش

می‌داشتند و چنانچه خدا فقط عادل و محتشم و پرهیبت بود، ترس و خوف او آدمی را در مقام نومیدی و ترسندگی و بی‌خودی متوقف می‌کرد و سبب می‌شد که او، به جای هرگونه تلاش و تکاپوی امیدوارانه برای ساختن زندگی خود، به کنج غم و اندوه بخزد و همه عمر بگرید. در واقع تأکید همزمان بر فضل و عدل، خشم و لطف، جلال و جمال و کین و مهر خداوند برای آن است که وجود آدمی بر روی نقطه تعادل بیم و امید استوار بماند و به یکی از دو سوی این نقطه درنگلند. اما مروری کوتاه بر تاریخ هزار و چهارصد ساله جامعه اسلامی نشان می‌دهد که مخاطبان قرآن، غالباً بدون اینکه بین این دو تصویر نهایی از خدا جمع کنند، یکی از آن دو را به عنوان تنها تصویر موجود از خدا پذیرفته‌اند و همه سلوک دینی خود را بر اساس مدلی که مبتنی بر آن تصویر است، بنا نهاده‌اند. دکتر خلیفه عبدالحکیم نیز پس از اینکه با دوازده گزاره قرآنی تصویری از خدا را معرفی می‌کنند، می‌نویسند:

جنبه‌های گوناگون این تصویر اگر تک تک گرفته شود و به مبالغه درآید، ممکن است که به هر تصور ممکن از خدا که تا به حال به اندیشه و خیال بشر خطور کرده است، منجر گردد ... خدای اسلام هم شخصی و هم غیر شخصی، هم حاضر در موجودات و هم فراتر از آنهاست، اما آنچه بعدها بر سر این تصور در اسلام آمده، ناشی از این امر بوده است که تنها به یک جنبه از این تصویر نگریسته‌اند و به زیان سایر جنبه‌ها بر روی آن زیاده تأکید کرده‌اند (عرفان مولوی، ص ۱۴۸).

مولوی در ابیات زیر، به برخی از تصویرهای خدا در جامعه اسلامی اشاره می‌کند و با وسعت مشرب ویژه خویش همه آنها را می‌پذیرد و در عین حال نقد می‌کند:

همچنان که هر کسی در معرفت	می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مر گفت او را کرده جرح
و آن دگر در هر دو طعنه می‌زند	و آن دگر از زرق جانی می‌کند
هریک از ره این نشان‌ها زان دهند	تا گمان آید که ایشان زان ده‌اند
این حقیقت دان نه حق‌اند این همه	نه به کُلی گمراهانند این رمه

(مثنوی، دفتر دوم، از بیت ۲۹۲۳ تا ۲۹۲۷)

این امر اختصاصی به دین اسلام ندارد و پیروان ادیان مختلف، هر یک بر اساس کتاب مقدس خود تصویری خاص از خدا دارند. برای بررسی این مسأله می‌توانیم تصویر خدا در

عهد عتیق، عهد جدید و قرآن کریم را با هم مقایسه کنیم. بدون هیچ تردیدی خدای این سه دین ابراهیمی تفاوت‌های بسیار مهمی با هم دارند. مولوی مولوی، در داستان «فیل در تاریکی»، نیز به زیبایی نشان می‌دهد که اختلاف مسلمانان و زرتشتیان و یهودیان درست به خاطر همین «اختلاف در چشم‌انداز» است (رک. مثنوی معنوی، ۱۲۵۹/۳ به بعد). مولانا در آغاز این داستان چنین می‌گوید:

از نظرگاه است این مغز وجود! اختلاف مؤمن و گبر و جهود

و در پایان همان داستان می‌گوید:

از نظرگاه گفت‌شان شد مختلف این یکی دالش لقب داد، آن الف

۳.۳ وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه

از این گذشته با بررسی تصویری که از خدا در یک جامعه خاص وجود دارد، می‌توان تا حدی زیادی به ساختار اجتماعی و سیاسی آن جامعه راه یافت؛ به عنوان نمونه در یک جامعه فئودالی که نظام اقتصادی آن مبتنی بر زمینداری است و رابطه بین افراد بر اساس رابطه ارباب و رعیت استوار است، طبیعتاً رابطه خدا و انسان نیز مانند رابطه ارباب و رعیت در نظر گرفته می‌شود و کمال انسانی در چنین رابطه‌ای «بندگی» است و در جامعه‌ای که اساس آن بر انسان‌گرایی و حقوق بشر استوار است، مدل رابطه انسان و خدا نمی‌تواند بر عبودیت مبتنی باشد (تعلیقه پیدای پنهان درباره سلطان بودن خدا در نظر مولانا اشاره شود).

۴. تصویرهای گوناگون از خدا

اکنون با توجه به آنچه که گذشت، نه تصویر مختلف از خدا را در جامعه اسلامی معرفی می‌کنیم و به تبیین جایگاه دعا در هر یک از این هفت تصویر می‌پردازیم. این هفت تصویر عبارتند از تصویر فیلسوفان، تصویر اشاعره، تصویر معتزله، تصویر فقیهان، تصویر زاهدان، تصویر عارفان خائف و تصویر عارفان عاشق. خواننده فهمیم و هوشمند توجه داشته باشد که آنچه در پی می‌آید، تنها در حد ارائه یک طرح است. اگر این طرح، با جرح و تعدیل‌هایی، برای بررسی این موضوع مهم پذیرفته آید، نگارنده به مقصود خود دست یافته است و چندان نگران صحت جزئیات بحث خود نیست.

۱.۴ تصویر فیلسوفان از خدا

تصویر: در فلسفه از طریق برهان اثبات می شود که این دنیا به ناظم و علت نیازمند است. در فلسفه یونان نام این آفریننده «علت اولی» است و فیلسوفان مسلمان، مانند ابن سینا و فارابی، با طرح این نکته که علت اولی فلسفه یونان همان «الله» قرآن است، گامی آن بحث را به پیش بردند؛ پس در این تصویر رابطه بین خدا و جهان از نوع رابطه علت و معلول است.

۱.۱.۴ نمایندگان برجسته

ابن سینا و فارابی

۲.۱.۴ آیات قرآنی

آیات مربوط به آفرینش جهان که طبق آنها خدا خالق جهان است.

۳.۱.۴ مدل رابطه

طبق این تصویر رابطه خدا با جهان و نیز رابطه او با انسان از نوع رابطه علیت است و بنابراین مدل رابطه از نوع آن - آن است.

۴.۱.۴ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا نامتشخص است.

۵.۱.۴ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

بررسی مدل در ارتباط با مسأله دعا: در این مدل رابطه انسان و خدا دقیقاً مانند رابطه خدا با سایر موجودات است؛ چراکه خدا به طور یکسان علت همه هستی است و تفاوتی بین انسان و دیگر موجودات وجود ندارد. در این مدل رابطه خدا و جهان مانند رابطه دو شیء با هم است که بین آنها هیچگونه همدلی و همزمانی وجود ندارد و فارغ از هر نوع عاطفه و دوستی است، از سوی دیگر در این تصویر جهان بر اساس ضرورت علی اداره می شود و در چنین نظامی هر چیزی به شرط وجود علت تامه اش ضرورتاً پدید می آید و

هیچ کسی، حتی خداوند، نمی تواند در چنین نظم پولادینی تصرف کند؛ به عبارت دیگر در این تصویر خداوند در چنبره زنجیر ضرورتِ علی گرفتار آمده است و به هیچ روی نمی تواند در جهان تصرف کند؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت با توجه به ویژگی های این تصویر مسأله ای مانند دعا که مغز پرستش است، هیچ جایگاه درخوری پیدا نمی کنند و قابل تفسیر نیست (برای اطلاعات بیشتر. رک. تاریخ فلسفه، از فردریک چارلز کاپلستون، ۱/ ۳۶۲ و حدیث بندگی و دلبردگی، از عبدالکریم سروش، صص ۱۱۵-۱۰۸). مولوی در مثنوی معنوی به این نکته دقیق اشاره کرده است: «قصه قوم یونس، عَلَیْهِ السَّلَامُ، بیان و بُرهان آن است که تَضَرُّع و زاری دافعِ بلائی آسمانی است و حق تعالی فاعلِ مُختار است، پس تَضَرُّع و تعظیم پیش او مفید باشد و فلاسفه گویند: «فاعل به طَبَع است و به عِلَّت، نه مُختار؛ پس تَضَرُّع طبع را نگرداند» (۵/ ص ۱۰۳).

۲.۴ تصویر اشاعره از خدا

۱.۲.۴ تصویر

در کلام اشعری با تصویری از خدا رو به روییم که طبق آن خدا خالق انسان و همه افعال خوب و بد اوست، فعل خدا به هیچ حدی محدود نیست، خدا در برابر هیچ چیز و هیچ کس مسؤولیت و تعهدی ندارد، حُسن و قُبْح افعال تابع خواست اوست، اراده نافذ او در همه هستی به گونه ای سریان و جریان دارد که هیچ چیز و هیچ کس در برابر او یارای دم زدن ندارد، هدایت و گمراهی به طور کامل به اراده او بستگی دارد، هرگونه که بخواهد با بندگان خود رفتار می کند و هیچکس حق هیچگونه اعتراضی ندارد و عطای او به شایستگی و لیاقت انسان ها وابسته نیست؛ بنابراین خدا موجودی فراتر از همه قیود علی و حدود اخلاقی است. خدای اشعری نه تنها فراتر از حدود اخلاقی است، بلکه معیار خوب و بد است، از این رو کارهای او در هیچ قالب اخلاقی نمی گنجند. گزاره های کلام اشعری درباره خدا در کتب کلامی، کتب عرفانی و آثار هنری ما شیوع و رواج فراوانی دارد، برای فهرستی از این گزاره ها. رک. الابانه عن اصول الدیانه، از ابوالحسن اشعری و نیز. رک. شرح تعرف، صص ۳۰۵-۲۳۹ و صص ۴۶۳-۴۳۱.

۲.۲.۴ نمایندگان برجسته

متکلمان بزرگ اشعری و در صدر آنها ابوالحسن اشعری و امام الحرمین جوینی.

۳.۲.۴ آیات قرآنی

آیاتی از قرآن که طبق آنها خداوند حق پرسش دارد و هیچ کسی حق ندارد از او چیزی بپرسد، آیاتی که بر قدرت مطلق خدا در همه هستی تأکید می کنند و انسان را در برابر او مجبور نشان می دهند، آیاتی که هدایت و ضلالت را به طور کامل در اختیار خدا می دانند.

۴.۲.۴ مدل رابطه

در این تصویر مدل رابطه از نوع رابطه من - آن است؛ یعنی خدا شخصیت دارد، ولی انسان که هیچ اراده و خواستی ندارد، تا حد یک شیء بی ارزش فروکاسته می شود؛ از این رو انسان در برابر خدا یک وظیفه بیشتر ندارد و آن اینکه در برابر او تسلیم مطلق باشد و برای اثبات او خود را نفی کند.

۵.۲.۴ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا متشخص انسان وار است.

۶.۲.۴ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

۷.۲.۴ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

همانگونه که گفته شد در این تصویر با خدایی رو به روییم که به کلی فراسوی حدود اخلاقی و علی است، موجودی خودکامه، بی پروا نسبت به سرنوشت بشر، لابلالی، بی رحم و غیرقابل پیش بینی است که هرکه را بخواهد، با دلیل یا بی دلیل، هدایت می کند و هرکه را بخواهد، با دلیل یا بی دلیل، گمراه می کند، کارهای این خدا تحت هیچ قانون و برنامه ای در نمی آیند و کارهای او به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست؛ او می تواند پیامبر اسلام را به جهنم ببرد و ابوجهل را به بهشت و کسی هم حق اعتراض ندارد. کارهای او مطابق عدل و حکمت نیست، بلکه عدل و حکمت خود را با کارهای او وفق می دهند. طبیعی است که در مقابل چنین خدایی انسان سراپا خوف و خشیت می شود و سخن گفتن از اراده آزاد و خواست انسان در برابر چنین خدایی، حرفی یاوه و تصویری بلا تصدیق است. همین سبب می شود که انسان کمترین اعتمادی به سنت های هستی و اندیشه ها و کارهای خود پیدا نکند و کارهای خوب و بد خود را در تعیین سرنوشتش بی تأثیر بداند. از سوی دیگر، در

فضای ناشی از چنین تصویری آدمی نسبت به کارهای خدا نیز بی اعتماد می شود؛ چراکه خدا هرکاری می تواند انجام دهد و فعل او نیز به هیچ حدی محدود نیست. از آنجاکه در این مدل انسان به هیچ وجه از آزادی و اختیار برخوردار نیست، طبیعتاً به یک شیء تبدیل می شود و تبدیل یکی از دو سوی رابطه به شیء باب هرگونه ارتباطی را می بندد؛ لذا در این مدل جایی برای دعا وجود ندارد. در چنین فضایی مجالی برای دعا و نیایش باقی نمی ماند؛ چراکه خدا هرکاری بخواهد، انجام می دهد و دعا به معنی اعتراض به خواست خداست. مولوی در داستان «دقوقی و ابدال» به گروهی از اولیای خدا اشاره می کند که مناجات و دعا را نوعی بوالفضولی و اعتراض بر مختار مطلق می دانند. اگرچه این گروه، از ابدال و اولیای خدا هستند و نه از متکلمان، اما به آسانی می توان رد پای نگاه اشاعره به خدا را در سخنان آنها دید:

بشنو اکنون قصه آن رهروان	که ندارند اعتراضی در جهان
ز اولیا اهل دعا خود دیگرند	که گهی دوزند و گاهی می دزند
قوم دیگر می شناسم ز اولیا	که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضایشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص
حسین طنی بر دل ایشان گشود	که نپوشند از غمی جامه کبود
چون قضای حق رضای بنده شد	خکم او را بنده ای خواهنده شد،
زندگی خود نخواهد بهر خود	نه پی ذوق حیات مستلذ
بهر یزدان می زید، نه بهر گنج	بهر یزدان می مُرد، نه از خوف و رنج
بنده ای کش خوی و خلقت این بُود	نه جهان بر امر و فرمانش رود؟
پس چرا لابه کند او، یا دعا	که بگردان، ای خداوند، این قضا!
پس چرا گوید دعا؟ آلا مگر	در دعا بیند رضای دادگر

(مثنوی، دفتر سوم، از بیت ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۹)

۳.۴ تصویر معتزله از خدا

۱.۳.۴ تصویر

در نحله معتزلیان، با دو تصویر دیگر از خدا رو به روییم:

۱.۱.۳.۴ خدای منزّه

این خدا هیچ نسبتی با انسان و جهان ندارد، فاصله عظیمی بین او و جهان وجود دارد، موجودی بی چگونگی (بلا کیف) است و ذات و افعال او فراتر از هر نوع کیفیتی و ورای همه مقولات دهگانه است، نمی توان هنگام بحث درباره او از جا و زمان و چندی و چونی سخن گفت، آدمی می تواند تصویری مبهم از او داشته باشد و وجودش را احساس کند، ولی به هیچ روی نمی تواند او را آنگونه که هست، درک کند و درباره او سخن بگوید، درست مانند نایبایی که از وجود مادر خود اطمینان دارد، ولی هیچ تصویری از کم و کیف او ندارد (حدیقه الحقیقه، ص ۱۰)، حتی اشاره کردن به او و سخن گفتن درباره او نیز روا نیست، هرچه که ما می گوئیم و می شنویم، خدا نیست. طرفداران این تصویر با تأکید بر آیاتی از قرآن که بر تنزیه مطلق خدا دلالت دارند، به دام انتزاعی مطلق درافتادند و خدا را به طور کامل از دسترس آدمی دور کردند و از او یک «هیچ» مطلق ساختند که سراپا ابهام و تاریکی محض بود،

۲.۱.۳.۴ خدای بازنشسته

این خدا جهان را ساخته و اداره آن را به خود جهان یا انسان واگذار کرده است و دیگر کاری به کار آن ندارد. در این تصویر با خدایی رو به روییم که مهار جهان را به دست انسان داده است و خویشتن در فراسوی این جهان دوران بازنشستگی خود را می گذراند و جهان در اداره خود از او بی نیاز است (رک. المیزان فی تفسیر القرآن، ۲/ ص ۳۰). طرفداران چنین نظریه ای گاه برای تنزیه و استقلال خدا از جهان (مانند عباد بن سلیمان) و گاه برای دفاع از عقل، اراده و اختیار انسان و نیز برای دفاع از استقلال جهان به چنین تصویری از خدا چنگ می زدند. آنها چنان بر استقلال جهان تأکید می کردند که دیگر به هیچ روی نمی توان خدا را در جهان جا داد و این دقیقاً نقطه مقابل آن دسته از اشاعره است که برای تأکید بر واقعیت خدا و حضور او در هستی، واقعیت انسان و کائنات را نادیده می گرفتند (عرفان مولوی، ص ۱۶۵).

۲.۳.۴ نمایندگان برجسته

متکلمان معتزلی و از جمله عباد بن سلیمان و قاضی عبدالجبار معتزلی.

۴.۳.۴ آیات قرآنی

آیاتی از قرآن که بر تعالی، تنزیه و تسبیح خدا تأکید می‌کنند و نیز آیاتی که به اختیار و آگاهی انسان اشاره می‌کنند و او را مسؤول کارهای خود می‌دانند.

۴.۳.۴ مدل رابطه

در این تصویر مدل رابطه از نوع رابطه من - آن است؛ یعنی انسان شخصیت دارد، ولی خدا مجهول مطلق یا موجودی ناتوان است و شخصیت ندارد.

۵.۳.۴ تشخص و عدم تشخص

در این تصویر، خدا متشخص نائسان‌وار است.

۶.۳.۴ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

۷.۳.۴ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

خدای منزّه و متعالی، آنگونه که معتزلی‌ها از او سخن می‌گویند، به کلی از دسترس بشر دور است و فقط با صفات سلبی می‌توان درمورد او سخن گفت. این خدا کاملاً در فضایی مات و مبهم محو می‌شود و به هیچ روی نمی‌توان با او رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد یا از او حاجت خواست. «خدایی مطلقاً متعالی نمی‌تواند دارای شخصیت باشد، و نیز خدایی که در کائنات حاضر مطلق باشد، نمی‌تواند متصف به چنین صفاتی باشد. تعالی مطلق یا به پراماتما و برهمن ودانتایی می‌انجامد، یا به احدی لایوصف افلوپین یا به لا یُعرف (شناخت ناپذیر) هربرت اسپنسر... حضور مطلق [هم] خدا را به «چیزی» غیر شخصی و نامشخص، یا به «همه چیز» بدل می‌کند و بر گفته اسپنسر صحنه می‌گذارد که همه خدایی قصه بی‌خدایی است... خدایی که مطلقاً و رای همه آن چیزهایی باشد که ما از شخصیت انسانی می‌فهمیم، مجهولی است محض که انسان می‌تواند فقط بیهوده به آن خیره شود» (عرفان مولوی، ص ۱۴۲). شاید از این رو باشد که در طول تاریخ هیچ عارف معتزلی وجود نداشته است؛ چراکه در چارچوب تفکر معتزلی نمی‌توان با خدا رابطه‌ای دوستانه و عاشقانه داشت. ناگفته پیداست که با خدایی که تا حد یک معمار بازنشسته تنزل پیدا کرده باشد، نیز

نمی توان عاشقانه سخن گفت و از او حاجت خواست؛ زیرا که دستان او از تصرف در عالم هستی بسته است و او دارای هیچ اقتداری نیست؛ از این رو در هر دو تصویری که معتزلی ها از خدا ارائه می کنند، جایی برای دعا و راز گفتن با خدا وجود ندارد.

۴.۴ تصویر فقیهان از خدا

۱.۴.۴ تصویر

فقه عهده دار تبیین اوامر و نواهی شریعت است و طبیعی است که در فقه به هیچ روی از خدا سخن به میان نیاید؛ چراکه در فقه وجود خدا کاملاً مفروض گرفته می شود و وظیفه فقیه شناختن فرمان ها و نواهی اوست؛ از این روی در سراسر کتب فقهی و اصولی و نیز در حاصل کار فقیه که عبارت است از رساله توضیح المسائل، درباره خدا بحث نمی شود، اما از مجموعه اقوال و آرای فقیهان می توان تصویری از خدا را به دست آورد. مهم ترین ویژگی خدای فقیهان وجه آمریت، تشریح و مالکیت اوست. در اینجا ما با چهره ای از خدا رو به روییم که کارش قانونگذاری و نزول احکام برای تنظیم مناسبات انسان ها با هم و سامان دادن به رابطه انسان ها با خداست. این خدا به خاطر دانایی کاملی که نسبت به انسان، نیازهای او و وضعیت او در هستی دارد، شایسته قانونگذاری برای انسان است و از آنجا که مالک مطلق انسان است، حق دارد برای او قانون تشریح کند.

۲.۴.۴ نمایندگان برجسته

عموم فقیهانی که گرایش های عرفانی و درون نگرانه ندارند.

۳.۴.۴ آیات قرآنی

حدود پانصد آیه از قرآن کریم که به تبیین احکام پرداخته اند و به «آیات الاحکام» معروف اند و نیز آیاتی که در آنها از مالکیت خدا بر انسان و عبد بودن آدمی در برابر خدا سخن به میان آمده است.

۴.۴.۴ مدل رابطه

در این تصویر رابطه انسان و خدا بر اساس مدل من - آن استوار است؛ یعنی در آن خدا شخص است و انسان مانند شیء ای ابزارگونه در میان دستان اوست. در این مدل رابطه خدا

با انسان مانند رابطه بنده و مولاست. در چنین رابطه ای انسان بنده خداست و کمال او در این است که در برابر ارباب خود موجودی مطیع، رام و متعبد باشد که یک وظیفه بیشتر ندارد؛ عمل کردن به فرمان های خدا و پرهیز کردن از نواهی او. در نگاه فقیهانه رابطه انسان و خدا بر اساس مالکیت خدا و عبودیت انسان مبتنی است.

۵.۴.۴ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا متشخص انسان وار است.

۶.۴.۴ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

۷.۴.۴ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

در این مدل خدا فاصله ای عظیم با انسان دارد؛ چراکه انسان هیچ شأن، استقلال و اراده ای ندارد و نهایت کمال او در تعبد و اطاعت اوست و از این رو انسان در بهترین حالت ابزاری است در دستان خدا و برای اجرای فرمان های او؛ از این رو نمی تواند با او رابطه ای صمیمانه و دوستانه برقرار کند و باب دعا و مناجات با او را باز کند. مگر برده می تواند با ارباب خود رابطه ای عاشقانه داشته باشد؟ از این رو است که در کتب فقهی جایی برای بحث دعا در نظر گرفته نمی شود و در بحث نماز هم تماماً درمورد احکام نماز سخن گفته می شود و سخنی درباره ماهیت این گفتگوی عاشقانه شورانگیز به میان نمی آید.

۵.۴ تصویر زاهدان از خدا

۱.۵.۴ تصویر

در این تصویر با خدایی خشمناک و هراس آفرین رو به رو هستیم که مانند حسابگری دقیق و سختگیر به خاطر نعمت هایی که به آدمیان عطا کرده است، از آنها حساب می کشد، او به انسان هایی که از او بترسند، نعمت های جاودانه بهشت را می بخشد و کسانی را که از او فرمان نبرند، در عذاب های دوزخ می افکنند و متناسب با گناهانشان آنها را مجازات می کند.

۲.۵.۴ نمایندگان برجسته

عموم زاهدانی که از گرایش های عرفانی و درون نگرانه بی بهره اند.

۳.۵.۴ آیات قرآنی

آیاتی از قرآن کریم که بر ترس انسان از خدا و جهنم تأکید می ورزند و آیاتی که انسان را به سوی نعمت های بهشت دعوت می کنند.

۴.۵.۴ مدل رابطه

مدل این رابطه از نوع من - تو است، اما زاهد با همه وجود خود با همه وجود خدا ارتباط برقرار نمی کند، بلکه فقط به سودی که از خدا می برد، می اندیشد؛ طبق این تصویر رابطه انسان و خدا بر اساس ترک و ترس و تجارت استوار است؛ یعنی انسان بازرگانی است که کالاهایی مانند عبادت، زهد، اطاعت و جز آنها را به خدا می فروشد و خدا آن کالاها را به بهای بهشت و نعمت های آنها از او می خرد.

۵.۵.۴ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا متشخص انسان وار است.

۶.۵.۴ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

۷.۵.۴ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

در این مدل هم خدا و هم انسان مشخص هستند و مانند دو بازرگان به داد و ستد می پردازند، اما از آنجا که در این مدل انسان با همه خدا ارتباط برقرار نمی کند، بلکه صرفاً به سودی که از سوی او دریافت می دارد، توجه می کند، رابطه دوستانه ای بین آنها وجود ندارد؛ بنابراین در این رابطه جایی برای دعای واقعی که گفتگوی خالصانه با خدا، بدون هیچ چشمداشتی، است، وجود ندارد و اگر دعایی هم در کار باشد، از نوع دعای حاجت است. دعاهای زاهدان نوعاً برای خلاصی از عذاب های دوزخ و دستیابی به نعمت های بهشت است. در این مدل خبری از گشاده دلی ها و نشاط های عاشقانه نیست و زاهد

دچار انواع کسالت های روحی و بستگی های درونی است. مولوی در مورد زاهد چنین می گوید:

مغز او خشک است و عقلش این مان	کمتر است از عقل و فهم کودکان
زهد و پیری ضعف بر ضعف آمده	و اندر آن زهدش گشادی ناشده
رنج دیده، گنج نادیده زیار	کارها کرده، ندیده مُردِ کار
یا نبود آن کار او را خود گُهر	یا نیامد وقت پاداش از قَدَر
یا که بود آن سعی چون سعی جَهود	یا جزا وابسته میقات بود
مر ورا درد و مُصیبت این بس است	که در این وادی پُر خون بی کس است
چشم پُر درد و نشسته او به گنج	رو تُرش کرده، فرو افکنده لُنج
نه یکی کَحّال کاو را غم خورد	نیش عقلی که به کُحلی پی بُرد
اجتهادی می کند با حَزْر و ظَن	کار در بوک است تا نیکو شدن
ز آن رهش دور است تا دیدار دوست	کاو نجوید سَر، رئیسش آرزوست
زاهدان را در خلا پیش از گشاد	کارڈ و اُسْتُرَه نشاید هیچ داد
کز ضَجَر خود را بدر آند شکم	عُصَه آن بی مُرادى ها و غم

(مثنوی، دفتر پنجم، از بیت ۳۵۱۹ تا ۳۵۳۴)

۵. تصویر عارفان

جریان عارفان در دنیای اسلام، جریانی بسیار گسترده است و خود به نحله‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان گفت که همه عارفان دارای یک تصویر از خدا هستند. شاید بتوان گفت که به تعداد عارفان اصیل تصویر از خدا وجود دارد. در اینجا ما به سه تصویر مهم خدا در نظر عارفان مسلمان اشاره می‌کنیم.

۱.۵ تصویر عارفان خائف از خدا

۱.۱.۵ تصویر

عارفان خائف گروهی از عارفان هستند که زندگی معنوی خود را بر اساس تجلیات جلالیه خدا بنا می‌نهند؛ یعنی به علو و جلال و عظمت خدا توجه می‌کنند. تجلی جلالی خدا

باعث می شود که عارف به غیبت و فنا و بیخودی دچار شود. خدا در این تصویر از انسان بسیار دور است و هیچ نسبتی با انسان ندارد. بر اساس این تصویر، خدا موجودی است بسیار محتشم، هیبت افکن و شکوهمند که حضور او در زندگی آدمی همه بنیان هستی اش را در هم می کوبد و آن را ویران می سازد.

۲.۱.۵ نمایندگان برجسته

عموم عارفانی که خوف و حزن بر زندگی معنوی آنها سیطره دارد و در صدر همه آنها امام محمد غزالی.

۳.۱.۵ آیات قرآنی

آیاتی از قرآن کریم که در آنها به صفات جلالی خدا اشاره می شود.

۴.۱.۵ مدل رابطه

در این تصویر رابطه انسان و خدا بر اساس مدل من - آن استوار است؛ یعنی در آن خدا شخص است و انسان از خود هیچ اختیار و نیرویی ندارد. نتیجه چنین نگاهی رابطه ای مبتنی بر خوف و خشیت ناشی از ادراک جلال و عظمت خداست.

۵.۱.۵ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا متشخص انسان وار است.

۶.۱.۵ سنخیت

در این تصویر هیچگونه سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد.

۷.۱.۵ نقد مدل در ارتباط با مسئله دعا

در این مدل انسان موجودی است بی نهایت حقیر و بی ارزش که جز دهشت، بیخودی و غیبت هیچ راهی در پیش روی خود ندارد. طبق این تصویر خدا نیز هیچگونه مناسبت و سنخیتی با انسان ندارد و فاصله ای عظیم و پرنشدنی بین خدا و انسان وجود دارد؛ بنابراین در چنین مدلی نمی توان با خدا رابطه ای صمیمانه و دوستانه برقرار کرد و باب دعا و مناجات با او را گشود. بدیهی است که عارفی که با خدایی بسیار محتشم و مهیب روبه رو

۵۲ جایگاه دعا در تصویرهای گوناگون از خدا

شود و تجلیات جلالی او را دریافت کند، به انسانی ترشرو، گرانجان و گریان تبدیل می‌شود و کمال او در بیخودی و قربانی شدن است.

۲.۵ تصویر عارفان وحدت وجودی از خدا

۱.۲.۵ تصویر

خدای نامتشخص.

۲.۲.۵ نمایندگان برجسته

ابن عربی و پیروان او.

۳.۲.۵ آیات قرآنی:

آیات اینما تولوا فثم وجه الله و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و مارمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی

۴.۲.۵ مدل رابطه

طبق این تصویر،

۵.۲.۵ تشخص و عدم تشخص

در این تصویر، خدا نامتشخص است.

۶.۲.۵ سنخیت

در این تصویر انسان از جنس خدا و بلکه خود خداست.

۷.۲.۵ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

در این تصویر دعا جایی ندارد؛ زیرا که تشخص خود خداست و دعا کردن در واقع به معنای حاجت خواستن از خود و گفتگو کردن با خود است و ناگفته پیداست که این کار معنایی ندارد.

۳.۵ تصویر عارفان عاشق از خدا

۱.۳.۵ تصویر

خدای عارفان عاشق نه تنها عبوس و تروشرو نیست، بلکه موجودی گشاده رو، خنده ناک و اهل شوخی هم هست. انسانی هم که با چنین خدایی سر و کار دارد، موجودی است اهل بسط و شادی و سرور و فارغ از غم و اندوه. خدای عارفان عاشق موجودی شوخی پذیر است و گاهی سر به سر انسان می گذارد و انسان هم می تواند سر به سر او بگذارد و این در حالی است که با علت اولی و خدای خائفان، زاهدان و فقیهان و متکلمان نمی توان شوخی کرد. از اینجا می توان دریافت که چنین خدایی نوعی سنخیت و هم جنسی با انسان دارد. گذشته از این در چنین مدلی انسان با وجه جمالی خدا ارتباط برقرار می کند. نتیجه ای که از این تصویر به دست می آید این است که انسان می تواند عاشق خدا شود و خدا هم عاشق انسان می شود؛ چرا که بین عاشق و معشوق باید نوعی سنخیت وجود داشته باشد و اساس رابطه مبتنی بر زیبایی و حُسن باشد و این دو عنصر در چنین تصویری وجود دارد. در این رابطه هم، مانند رابطه عارفان خائف با خدا، غایت کمال عارف باختن هستی خود در خداست و غیبت از خویش و بیخودی، ولی در تصویر خائفان ترس و حشمت و جلال و فاصله خدا عارف را به غیبت و فنا سوق می دهد، اما در اینجا ناز و کرشمه و زیبایی خداست که باعث فنا و غیبت عاشق می شود؛ از این رو عارف عاشق با نهایت خوشحالی وجود خود را در وجود خدا در می بازد. در چنین رابطه ای حتی قهر و جور و جفای معشوق هم زیبا و خواستنی و دوست داشتنی است.

۲.۳.۵ نمایندگان برجسته

رابعه عدویه، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، مولوی.

۳.۳.۵ آیات قرآنی

آیات مربوط به دعا و گفتگوی انسان و خدا، آیات مربوط به دمیده شدن روح خدا در انسان، آیات مربوط به دوستی و مهربانی خدا، آیاتی که در آنها از صفات جمالی خدا سخن به میان می آید.

۴.۳.۵ مدل رابطه

طبق این تصویر، رابطه انسان با خدا از نوع من - تو است؛ یعنی در این مدل هم خدا شخص است و هم انسان و هر دو می توانند با هم صمیمانه گفتگو کنند، از هم بشنوند و به هم پاسخ بگویند.

۵.۳.۵ تشخیص و عدم تشخیص

در این تصویر، خدا متشخص انسان وار است، ولی باید به تدریج به سوی خدای متشخص ناسان وار پیش برود.

۶.۳.۵ سنخیت

در این تصویر سنخیتی بین انسان و خدا وجود ندارد، ولی انسان قابلیت هم جنس خدا شدن را دارد و از طریق فنا می تواند از جنس خدا شود:

من نیم جنس شهشه، دور از او	لیک دارم در تجلی نور از او
نیست جنسیت ز روی شکل و ذات	آب جنس خاک آمد در نبات
باد جنس آتش آمد در قوام	طبع را جنس آمده است آخر مُدام
جنس ما چون نیست جنس شاه ما	مای ما شد بهر مای او فنا
چون فنا شد مای ما او ماند فرد	پیش پای اسب او گردم چو گرد
خاک شد جان و نشانی های او	هست بر خاکش نشان پای او
خاک پایش شو! برای این نشان	تا شوی تاج سر گردن کشان

(مثنوی، دفتر دوم، از بیت ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۶)

۷.۳.۵ بررسی مدل در ارتباط با مسئله دعا

در این مدل دعا جایگاه درخور توجهی دارد و این درست همان چیزی است که در برخی از آیات قرآن کریم می توان آن را دید. در قرآن کریم خدا به انسان وعده پاسخ داده است: مرا بخوانید تا به شما پاسخ دهم (سوره غافر/ آیه ۶۰) و از انسان خواسته است که به او پاسخ دهد (سوره بقره/ آیه ۱۸۶) و این یکی از بزرگ ترین خدمات پیامبران به انسان هاست که با ارائه چنین تصویری از خدا شخصیت آدمیان را به رسمیت شناخته اند و راه گفت و شنود با خدا را بر روی همه آنها گشوده اند. استاد محمد مجتهد شبستری در این باره چنین

می‌گویند: در متون دینی و حیانی، رابطه انسان و خدا رابطه من و اوست، رابطه من و توست، رابطه دو شخص است، نه رابطه دو شیء. خدا سخن گوینده است و انسان شنونده سخن خداست و تجربه خطاب، تجربه توجه خداوند به انسان و در نتیجه تجربه خداوند است. در این تجربه خدا و انسان هر دو شخص هستند... گفت و شنود جایی تحقق پیدا می‌کند که گوینده شنونده را شخص تلقی کند و شخص بودن او را به رسمیت بشناسد؛ گفت و شنود واقعی این است. اگر ما در گفت و شنودمان با یک انسان او را شیء تصور کنیم، گفت و شنود واقعی تحقق پیدا نمی‌کند. موقعی گفت و شنود واقعی تحقق دارد که ما او را با صفت شخص بودن بشناسیم، او را مستقل، آزاد در عمل و تصمیم‌گیری و دارای توان بشناسیم و او هم گوینده را با این سه مشخصه بشناسد. اگر وقتی با کسی سخن می‌گوییم، او را به شیء تبدیل کنیم و خود را بر او تحمیل کنیم، به صورتی که او را از شخص بودن بیرون بیاوریم، گفت و شنود واقعی تحقق نیافته است. وقتی خداوند در متون و حیانی خود و انسان را شخص می‌بیند و با او باب گفت و شنود را باز می‌کند و با او سخن می‌گوید و از او می‌خواهد سخن خداوند را بشنود، در این صورت خداوند انسان را به صورت یک شخص؛ یعنی به صورت موجودی که آزادی عمل و استقلال و توان دارد، به رسمیت می‌شناسد، گرچه این آزادی عمل و استقلال و توان او در مقابل خداوند محدود است و همه اینها از خداوند است؛ خداوند شخص مطلق است و انسان شخص محدود. اصلاً فلسفه وحی این است که خدا انسان را به آزادی می‌شناسد. اگر خداوند انسان را به آزادی نشناسد، با او سخن نمی‌گوید، بلکه مجبورش می‌کند، ولی او سخن گفته است... جوهر اصلی ارتباط خدا و انسان گفت و شنود است، سخن گفتن خدا و شنیدن انسان؛ بدین ترتیب بر اساس متون و حیانی خداوند به صورت سخن گوینده آزادی اندیشه انسان را نفی نمی‌کند، شخصیت انسان را نفی نمی‌کند، بلکه با مخاطب قرار دادن انسان او را در شنودگی اش تثبیت می‌کند و با تثبیت او در شنودگی، او را در هویت آزادی اندیشه تثبیت می‌کند (ایمان و آزادی، صص ۲۸-۲۷، با اندکی تصرف در برخی از عبارات). البته نویسنده محترم در اینجا به وحی که سخن خدا خطاب به آدمی است، توجه دارد و لذا در وحی انسان فقط شنونده است، اما در دعا انسان نه تنها مخاطب خداست و از او می‌شنود، بلکه انسان سخنگو و خدا شنونده سخن اوست و طبیعی است که در این صورت اعتبار و شأن آدمی صدچندان می‌شود.

در پایان این بحث به دو نکته مهم اشاره می‌کنم:

نکته نخست این است که در سخنان مولانا اشعاری در تأیید خدای عارفان خائف و عارفان وحدت وجودی و زاهدان به چشم می‌خورد؛ یعنی مولانا گاهی خدا را «شیر نر خونخواره»، «قصاب عاشقان»، «لابالی» و نظایر آنها می‌خواند و حتی گاهی از «خوفِ خدا» و «تجارت با او» سخن می‌گوید؛ برای نمونه در بیت‌های زیر از خدا مانند یک تاجر یاد می‌کند و به مخاطب خود سفارش می‌کند که وارد تجارت با خدا شود. به این ترتیب تصویر مولانا از خدا به تصویر زاهدان نزدیک می‌شود:

مُشتری خواهی که از وی زر بَری	به ز حق کی باشد، ای دل، مشتری؟
می خَرَد از مالت آنبانی نَجِس	می دهد نورِ ضَمیری مُقْتَسِبِ
می ستاند این یخِ جسمِ فنا	می دهد مُلکی بُرون از وَهْمِ ما
می ستاند قطره چندی ز اشک	می دهد کوثر که آرَد فندِ رشک
می ستاند آه پُرسودا و دود	می دهد هر آه را صد جاَه سود
بادِ آهی که ابرِ اشکِ چشم راند	مر خلیلی را بدان «آه» خواند
هین، در این بازارِ گرم بی نظیر	کهنه‌ها بفروش و مُلکِ نقد گیر!
ور تو را شَکّی و ریپی ره زَنَد	تاجرانِ اَنبیا را کُن سَنَد!
بسکه افزود آن شهنشه بختشان	می نتاند گُه کشیدن رختشان

خانه سَر جمله پُر سودا بُود	صدُر پُر وسواس و پُر غوغا بُود
باقی اَعْضا ز فکر آسوده‌اند	و آن صُدُور از صادران فرسوده‌اند
در خزان و بادِ خوفِ حق گریز!	آن شقایق‌های پیارین را بریز!
این شقایق مَنع نو اُنْکُوفه‌هاست	که درختِ دل برای آن نَماست
خویش را در خواب کن زین اِفتکار!	سر ز زیرِ خواب در یَقْظَت برآر!

(مثنوی، دفتر ششم، از بیت ۸۷۹ تا ۸۸۷)

در بیت‌های زیر هم توصیه می‌کند که برای رهایی از وسواس‌ها و مشغله‌های درون سر، باید از «خوفِ خدا» یاری بگیریم:

(مثنوی، دفتر ششم، از بیت ۴۴۵۹ تا ۴۴۶۳)

همین ممکن است باعث شود که برخی از خوانندگان مثنوی و دیوان شمس، با تکیه بر این قبیل شعرها، تصویری دیگر از خدای مولانا به دست بدهند، ولی اگر از طریق آمارگیری پیش برویم و وجه تعلیمی مثنوی را کنار بگذاریم، می‌توان با اطمینان گفت که مهم‌ترین تصویر خدا در نظر مولانا تصویر یک معشوق زیبا و دوست‌داشتنی است.

نکته دوم این است که اگرچه در قرآن کریم به حق انتخاب، اراده آزاد و نیروی اختیار انسان توجه شده است و معتزله هم برای اثبات ادعای خود به آن دسته از آیات که مؤید اختیار انسانند استناد می‌کنند، باینحال از طریق یک کار آماری ساده می‌توان به آسانی اثبات کرد که خدای قرآن کریم، در مجموع، با تصویری که اشاعره از خدا دارند، همخوانی دارد تا با خدای معتزله و در طول تاریخ هم عموم کسانی که بر اساس گزاره‌های قرآنی به بحث درباره خدا پرداخته‌اند، خواه ناخواه تصویر اشاعره از خدا را پذیرفته‌اند. اگر در کنار این نکته قرآنی به عوامل سیاسی و اجتماعی که اشعریت را در جامعه اسلامی نهادینه کرده‌اند، توجه داشته باشیم، آنگاه می‌توان دریافت که در جامعه ما همواره گفتمان غالب از آن اشعریت بوده است و درست به خاطر همین چیرگی اشاعره بر دیگر مکاتب فکری، در واقع تنها تصویر موجود از خدا همین تصویری است که اشاعره ترسیم کرده‌اند؛ لذا خدای زاهدان، فقیهان و عارفان نیز در اصل همین خدای اشاعره است که هرکسی رنگ خاصی بدان زده و بر بُعد ویژه‌ای از آن انگشت تأکید نهاده است. جالب اینجاست که همین تصویر از خداست که وارد ادبیات غنایی ما نیز شده است و معشوق در شعر غنایی سبک عراقی نیز، مانند این خدا، به شدت دیگرآزار، انحصار طلب، حسود، جفاکار، سنگدل و بی رحم است.

به هر حال فقها، زاهدان و عارفان، مانند متکلمان اشعری، انسان را بنده خدا می‌دانند، اما در فقه، زهد و کلام بین این بنده و پروردگارش رابطه‌ای خشک، بی روح و مبتنی بر ترس وجود دارد، حال آنکه در عرفان بین بنده و پروردگار رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه برقرار است؛ بنابراین در همه این مدل‌ها انسان بنده است و خدا پروردگار او و تنها تفاوت در این است که عارفان از طریق تزریق مهر و لطف و دوستی به این رابطه، آن را شیرین، لطیف و دوست‌داشتنی کرده‌اند. در مدل عارفانه نیز خدا همچنان در مقام ربوبیت و انسان در جایگاه عبودیت است؛ خدا همه کاره، دانای مطلق، توانای مطلق و نیرومند شکست‌ناپذیر است و هر طور که بخواهد در مملکت خویش تصرف می‌کند و انسان بنده‌ای رام، ناتوان و هیچکاره است که چاره‌ای جز تسلیم و رضا در برابر خدا ندارد، اما آنچه که مدل

عارفانه را از سایر مدل‌ها متمایز می‌سازد، این است که طبق این مدل بین بنده و مولا می‌تواند رابطه‌ای صمیمانه، دوستانه و آکنده از مهر و محبت حاکم باشد و جور و جفای ارباب، جای خود را به ناز و عتاب معشوق می‌دهد و خشونت و سنگدلی و ستمگری مرسوم در رابطه ارباب و بنده، در پرتو عشقی دوطرفه بین آن دو، شکلی شیرین و دلپذیر به خود می‌گیرد؛ برای نمونه به غزل زیر توجه کنید و رابطه «بنده و سلطان» را در آن با رابطه مرسوم «بنده و ارباب» هم در جامعه، هم در دیگر الگوهای رابطه انسان و خدا مقایسه کنید. در بیت هفتم این غزل، «بنده‌ای» را می‌بینیم که «سلطان» را یاد می‌کند و سلطان، از شادی یاد شدن توسط بنده خود، تا صبح، خواب به چشمش راه نمی‌یابد:

غلامم، خواجه را آزاد کردم	منم که استاد را استاد کردم
منم آن جان که دی زادم ز عالم	جهان کهنه را بنیاد کردم
منم مومی که دعوی من این است	که من پولاد را پولاد کردم
بسی بی‌دیده را سرمه کشیدم	بسی بی‌عقل را استاد کردم
منم ابر سیه، اندر شب غم	که روز عید را دلشاد کردم
عجب خاکم که من از آتش عشق	دماغ چرخ را پرباد کردم
ز شادی دوش آن سلطان نخفته است	که من بنده مر او را یاد کردم
ملاحت نیست؛ چون مستم تو کردی	اگر من فاشم و بیداد کردم

(کلیات شمس، چاپ فروزانفر، غزل ۱۵۰۳)

۶. نتیجه‌گیری

آخرین نکته‌ای که با آن دامن بحث را فراهم می‌آوریم، این است که بی‌آنکه بخواهیم مانند سوفسطاییان افراطی سخن بگوییم، بی‌گمانیم که در این دنیا هیچگاه شناخت حقیقی و کامل یک شیء/شخص امکان پذیر نخواهد بود؛ یعنی امکان ندارد کسی بتواند چیزی/کسی را آنگونه که هست، از جمیع جهات بشناسد و با اطمینان کامل بگوید، «این شیء/شخص را کاملاً شناختم». آدمی حتی در مورد ساده‌ترین چیزهای ملموس مشهود نیز نمی‌تواند چنین ادعایی کند، تا چه برسد به پدیده‌ای رازآلود، نادیدنی، نامتناهی و شگفت‌آور، مانند خدا، که از هیچ جهتی مانند هیچ چیز دیگری نیست. کاملاً بدیهی است که شناخت دقیق و کامل خدا، آنگونه که هست، امکان پذیر نیست و هیچ معیاری قطعی نیز

وجود ندارد که شناخت‌های گوناگون از خدا را بر اساس آن بسنجیم و عیار آنها را مشخص کنیم؛ بنابراین هر کسی بر اساس منش و آموزش خود درباره خدا چیزی می‌گوید و تصویری از او برای خود پدید می‌آورد و بر اساس تصورات خود حکایتی از معشوقی که نقاب از رخ خود کنار نمی‌زند، بر می‌سازد و عمر خود را به پرستش آن می‌گذراند. جنگ‌های آدمیان در این زمینه‌ها نیز نوعاً جنگ بر سر خدای برساخته خویش است و نه خدای حقیقی. حال که شناخت خداوند، آنگونه که هست، ممکن نیست، می‌توان با نگاهی کاربردی و عمل‌گرایانه به مقایسه تصویروهای مختلف از خدا پرداخت. برای مقایسه تصویروهای مختلف خدا به جای آنکه به بررسی میزان مطابقت آن تصویر با واقعیت خدا بپردازیم، که کاری است ناشدنی و راه به جایی نمی‌برد، بهتر است که به بررسی تأثیر عملی آن تصویر در زندگی واقعی مؤمنان به آن خدا توجه کنیم؛ یعنی ببینیم کدام تصویر از خدا در زندگی واقعی انسان‌ها بیشتر به کار می‌آید، بدانها امید و انگیزه زندگی می‌بخشد، تنهایی‌های آنها را پر می‌کند، حس مسؤولیت‌پذیری و تعهد اخلاقی را در آنها ایجاد می‌کند، شادی و خوشخویی و گشاده‌رویی به آنها ارزانی می‌دارد و به آنها اجازه سخن گفتن می‌دهد. بر این اساس می‌توان گفت تصویری که عارفان عاشق از خدا به دست می‌دهند، در زندگی عملی و واقعی انسان‌ها بیشتر به کار می‌آید و می‌توان رابطه زیاتر و نیکوتری با او داشت و این خدایی است که تصویر زیبای او را در نزد بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، یحیی بن معاذ، رابعه عدویه و در صدر آنها، مولوی، می‌توان پیدا کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نگارش این مقاله از دو سخنرانی استاد ارجمند، دکتر آرش نراقی، یکی با عنوان «سه تصویر از خدا» و دیگری با عنوان «نظریه سلوک» بهره فراوان برده‌ام. برخی از سخنان ایشان را با تقریری دیگر و گاه با باری گرفتن از واژگان خود ایشان در این مقاله می‌آورم و تندرستی و سربلندی آن استاد گرامی را از خداوند بزرگ خواستارم. طالبان این بحث به آن دو سخنرانی سودمند، در وبلاگ ایشان مراجعه فرمایند. همچنین باید از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که در کلاس «متون عرفانی» (درس دوره دکتری در دانشگاه تهران) راجع به تصویروهای مختلف از خدا در تذکره الاولیاء سخن گفتند و برای نخستین بار نگارنده را با این بحث مهم آشنا کردند، از دکتر محمد رضا بهشتی که در یک برنامه تلویزیونی (که متأسفانه نام برنامه و تاریخ پخش آن را به یاد ندارم) درباره تصویروهای مختلف خدا بحث کردند و از استاد مصطفی ملکیان که بحث

«تشخیص و عدم تشخیص خدا» را به شکلی دقیق و روشن تبیین کردند، سپاسگزاری کنم و برای همه این استادان پیروزی و تندرستی و شادمانی را آرزو کنم.

۲. این نوشتار نخستین بار در سال ۱۳۹۲، در مقدمه کتاب «تو مرا بسی»، از همین قلم، چاپ شده است و اکنون با اصلاحات و اضافات متعددی تقدیم خوانندگان ارجمند می‌شود.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (۱۳۷۷). ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶). دیدار با سیمرغ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۴). میناگر عشق. تهران: نی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵). حدیث بندگی و دلبردگی. تهران: صراط.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۲). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه (فخری نامه). به تصحیح و با مقدمه مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۲). المیزان فی تفسیر القرآن. جلد ششم. تهران: دارالکتبه الاسلامیه.
- عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۷۵). عرفان مولوی. ترجمه احمد محمد و احمد میر علایی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). منطق الطیر. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۲). تذکره الاولیاء. بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس: محمد استعلامی. تهران: زوار.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۷۱). کیمیای سعادت. تصحیح حسین خدیو جم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۱). احادیث و قصص مثنوی. ترجمه کامل و تنظیم مجدد از حسین داوودی. تهران: امیر کبیر.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه، جلد اول. ترجمه جلال الدین مجتبیوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۴). ایمان و آزادی. تهران: طرح نو.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳). شرح التّعرف لمذهب التصوف. مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: اساطیر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۶). کلیات شمس، دیوان جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، بر اساس چاپ بدیع الزمان فروزانفر. تهران: هرمس.

ایرج شهبازی ۶۱

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵). مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: توس. چاپ سوم به شکل افست.
نیکلسون، رینولد الین، (۱۳۷۴). تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

